

# عدالت اجتماعی

## (به زبان ساده)

«پرواز انسان» که روزگاری رویایی دست‌نیافتنی شمرده می‌شد، امروز امکانی مادی است. پرواز انسان، نه رویای بال‌درآوردن است و نه ایده‌ای ملکوتی و معراجی معنوی؛ پرواز انسان یک دست‌آورد مادی علمی، اجتماعی و تاریخی است. زمانی نه‌چندان دور عده‌ای برای تحقق آن، زندگی خود را از دست داده‌اند. چه تلاش‌های پرخطری که زندگی‌های زیادی را در خود بلعیده است. قطعاً در ابتدا از طرف منطق عام، با چالش روبه‌رو بوده‌اند: «چرا جان خود را برای پرواز به خطر می‌اندازی؟ چه سودی در آن است؟» به‌راستی هم بسیاری از جان‌گذشتگان این عرصه واقعاً در طول حیات خود دست‌آوردی از پرواز به دست نیاوردند. اما نقش آن‌ها در تحقق پرواز انکارناشدنی است. حتی اولین تلاش‌های ساده و محکوم به شکست نیز نقشی بی‌بدیل در تعبیر این رویا داشتند. انباشت تجربیات و برداشتن گام‌های منطقی در دیالکتیک با طبیعت، مسیر تحقق این ایده را از تجربیات انحرافی آن مشخص کرده و تا به امروز منجر به تکامل علمی و فناوری در این زمینه شده است. تاریخ تحقق پرواز انسان، که هنوز هم متوقف نشده است، نمونه‌ای از تاریخ پیشرفت اجتماعی بشر است.

«عدالت اجتماعی» نیز رویایی اجتماعی است، که سال‌ها و قرن‌ها خواب بسیاری را آشفته کرده است. عدالت اجتماعی نیز مانند پرواز یک امر اجتماعی است و باید توسط اجتماع به دست آید. آرزوپردازان پرواز، نه با رویاپردازی آرام می‌شدند و نه با حواله‌اش به بعد از مرگ راضی. این که روح‌شان بعد از مرگ چه قدر می‌تواند راحت پرواز کند معنایی نداشت. این که بنشینند و با دُن و رویابافی، آرامش و سبکی یک پرواز را در خود بیابند نیز هیچ‌وقت برای‌شان تسکین‌دهنده نبود. افسانه‌ی انسان بال‌داری که از نظرها مخفی است نیز برای‌شان بی‌معنی بود. تحقق چنین آرمانی در جنگی مادی و مستقیم با جاذبه و نیروهای طبیعت و البته نیروهای اجتماعی مخالف‌شان ممکن شده است. عدالت اجتماعی، نیز، موضوعی اجتماعی است. در این جهان معنی یافته و باید تحقق پیدا کند. **عدالت اجتماعی، در جهانی غیرانسانی، یا بعد از مرگ، یا به شکلی افسانه‌ای توسط نیروهای فرااجتماعی و ابرانسان‌ها نه تنها به دست نمی‌آید بلکه بی‌معنی است. درست این است که بگوییم این نیروهای فرااجتماعی و ابرانسان‌ها ساخته شده‌اند تا عدالت اجتماعی در زمین تحقق نیابد. تحقق عدالت اجتماعی را منوط به آسمان می‌کنند تا زمین از آن خالی باشد و زمین را از آن خود کنند.**

فکر کنید امروز به شما بگویند پرواز برای ما ممکن نیست؛ این خواب و خیالی است که هیچ‌وقت به دست نمی‌آید؛ یا اگر انسان قرار بود پرواز کند، خدا برایش بال می‌گذاشت؛ باید پذیرفت که انسان محدودیت‌هایی دارد و سرنوشت و تقدیر آن چنین است؛ پس این رویا را فراموش کنید و به زندگی خود بپردازید! آیا این حرف‌ها امروز خنده‌دار نیست؟! بله! در روزگاری که انواع و اقسام پرواز ممکن شده است، این موضوع همان قدر خنده‌دار است که گمان کنیم پرواز به دست یک نفر یا چند نفر ممکن شده است! تمدن بشری با کشف آتش، زبان، فلز، چرخ و هزاران و میلیون‌ها اکتشاف و اختراع مختلف که هر یک می‌تواند عصری را رقم زده باشد یا گام کوچک، ذوقی و خلاقیتی اندک، با تمام این‌ها توانسته است آن‌چه امروز به عنوان پرواز می‌شناسیم را ممکن و محقق کند. نکته‌ی مهم آن که با این همه پیشرفت، حتی امروز نیز تضاد با طبیعت و جاذبه برطرف نشده است؛ آن‌چه ممکن شده کنترل و تسلط بر قوانین جاذبه و هدایت آن است.

از سوی دیگر، پرواز هم مانند عدالت اجتماعی، در خود مفهومی است که می‌تواند اشارات مختلفی را در برگیرد و معانی مختلفی را شامل شود، که لزوماً با یکدیگر یکسان نیستند. حال سؤال این است: امروز که عدالت اجتماعی، برعکس پرواز، تحقق مادی پیدا نکرده است و هنوز چون آرمانی تحقق‌نیافته می‌باشد امروز چگونه می‌توان بین گرایش‌ها و رویکردهای مختلف به «عدالت اجتماعی» فرق گذاشت؟ آیا هر کس از «عدالت» صحبت کند، یک معنی را در نظر دارد؟ عدالت برای که؟ برای چه؟ چگونه باید بین این رویکردهای مختلف به عدالت اجتماعی، فرق گذاشت؟ چرا باید عدالت اجتماعی برای ما مهم باشد؟ و خیلی سؤال‌های دیگر...

ممکن است بعضی افراد بگویند: «عدالت اجتماعی برای من مهم نیست. اصلاً هر چیز اجتماعی برای من مهم نیست. هر کس باید به فکر خودش باشد و تنها در این صورت است که جامعه می‌تواند در رقابت انگیزه‌ی پیشرفت به افراد بدهد و تفاوت بین افراد را لحاظ کند. پس عدالت اجتماعی از ریشه غلط است یا من مخالف آن هستم یا برای من مهم نیست و برای من تفاوتی ندارد». مخالفت با عدالت اجتماعی چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ از سوی دیگر، آیا ممکن است نسبت به عدالت اجتماعی بی‌توجهی یا بی‌طرف بود؟ برای پاسخ به این سؤال اول باید فهمید منظور از «عدالت اجتماعی» چیست.

بشر برای زنده ماندن نیاز به تأمین غذا و سرپناه دارد و بدون غذا و حفاظت از خود قطعاً می‌میرد و نابود می‌شود. انسان‌ها از ابتدا مانند بسیاری از حیوانات دیگر به صورت جمعی (گله‌ای) زندگی می‌کردند تا بتوانند نیازهای خود را برآورده کنند. از جمله، کودک انسان نیز مانند بسیاری کودکان حیوانات نیاز به مراقبت ویژه دارد. او حتی نمی‌تواند راه برود یا هر غذایی را بخورد. بلکه در جریان رشد، استخوان‌بندی و گوارشش تکامل می‌یابد و با شرایط سازگار می‌شود. این موضوع تا امروز هم جزء خصلت‌های بنیادین انسان باقی مانده است و مانند جاذبه - برای پرواز - هیچ‌وقت برطرف نشده است، بلکه تنها کنترل شده است. از این رو آدمی زاد همیشه نیاز داشته است برای زنده ماندن به «کار» در طبیعت بپردازد. از جمع کردن دانه‌ها و میوه‌ها تا شکار، کشاورزی و دامپروری و فعالیت در یک کارخانه‌ی تولید نان صنعتی: همه‌ی این‌ها «کار» بر طبیعت به حساب می‌آیند.

تفاوت بین این کارها در ابزارهای مختلف آن است. برای هر کدام از این کارها ابزارهایی لازم است. بشر تا زمانی که به صورت گله‌ای در غارها زندگی می‌کرد و به جمع‌آوری میوه، دانه و شکار می‌پرداخت، ابزارهای ساده‌ای به خدمت می‌گرفت که از چوب درختان، استخوان حیوانات و سنگ‌های شکسته ساخته می‌شدند و در دسترس همگی بودند. در این دوران اعضای قبیله به یکدیگر کمک می‌کردند و هر کس کاری که از توانش برمی‌آمد را انجام می‌داد.

اما با ابداع کاشتن دانه‌ها و اهلی کردن حیوانات و رشد کشاورزی و دامپروری، نه تنها گام بزرگی در رفاه انسان‌ها برداشته شد، که زمینه‌ی مشکل بزرگی نیز فراهم گردید. در واقع با این پیشرفت امکانی به وجود آمده بود که هر قبیله بیشتر از نیاز خود محصول تولید کند. همچنین ظرفیتی به وجود آمده بود که عده‌ای بتوانند با زورگویی و به بردگی گرفتن دیگر اقوام، آن‌ها را مجبور به کار کنند، تا هم خود را زنده نگه دارند و هم اربابانشان را زنده و قدرتمند سازند... این امر زمینه‌ی شکل‌گیری اختلافی شد که به «اختلاف طبقاتی» معروف شده است و جامعه را به طبقاتی تقسیم کرده که در آن یک عده کار می‌کنند و یک عده با زورگویی از نتیجه‌ی کار آن‌ها استفاده می‌کنند. این اختلاف طبقاتی رابطه‌ای تضادآمیز را بین طبقات در جامعه برقرار می‌سازد که باعث بسیاری از تحولات جامعه شده است.

چطور این همه مدت، این تضاد طبقاتی ادامه پیدا کرده است؟ برای پاسخ به این سؤال باید دانست که این تضاد طبقاتی، با توجه به دوره‌بندی‌های اجتماعی شکل‌های متفاوت به خود گرفته و ابزارهای مختلفی برای ادامه‌ی حیات خود پیدا کرده است. بعد از دوره‌ی غارنشینی و زندگی قبیله‌ای، اولین شکل نظام طبقاتی در عربان‌ترین و خشن‌ترین شکل ممکن‌اش تحقق پیدا کرد: نظام برده‌داری با حمله به قبایل و به اسارت گرفتن قبایل ضعیف‌تر، به زنجیر کشیدن انسان‌ها که زیر سایه‌ی شلاق و سنگین‌ترین شکنجه‌ها تن به بردگی داده‌اند. اما این نظام تضادآمیز همواره به خاطر قیام بردگان، در معرض تغییر و تحول بوده است. تمدن‌های باستانی بین‌النهرین و جلگه‌های بزرگ کنار رودخانه‌ها، تمامی از این دست هستند. از فرعون‌ها گرفته تا هخامنشیان<sup>۱</sup> همه از این دست هستند.

بعد از سقوط نظام برده‌داری، نظام ارباب-رعیتی بر مناسبات اجتماعی حاکم شد. این شکل جدید برده‌گی، با بستن آن‌ها بر زمین، آن‌ها را زیر فشار گرسنگی به کار بر زمین‌های ارباب وادار می‌کرد. این بار تضاد طبقاتی با تقدیس مالکیت توسط دین‌ها و سنت‌های اجتماعی خود را بر جامعه تحمیل کرد؛ سنت‌ها و شریعت‌هایی که عبور از خط قرمزهای آن مجازات‌های شدیدی به همراه داشت. این نظام به واسطه‌ی عمق سلطه‌ی سنت بسیار دیرپا بود. در این دوره با وجود

<sup>۱</sup> طبق تاریخ‌سازی مرتجعانه‌ی پهلوی، طوری جلوه می‌دهند که کوروش دستمزد تمام کارگران خود را می‌داد و از آن‌ها بردگی نمی‌کشید! حال سؤال مطرح می‌شود که کوروش چه کار می‌کرد که این قدر درآمد داشت که دستمزد تمام کارگانش را می‌داد؟ آیا کاری سخت‌تر از کار بردگانش می‌کرد؟! خون‌ریزی و باج‌خواهی و بردگی کشیدن از اقوام شکست خورده در هیچ دوره‌ای از تاریخ جز عصر تاریک استثمار فزاینده نمی‌تواند برای شخصی یا قوم و نژادی افتخار به حساب آید.

پیچیدگی بیشتر نسبت به دوره‌ی برده‌داری، هم‌چنان به دلیل تقسیم کار ساده‌تری که داشت، شورش دهقانان علیه اربابان کاخ‌نشین، هم‌زمان نه تنها پایه‌های یک شیوه‌ی تولید بلکه پایه‌های کلی مناسبات اجتماعی را به چالش می‌کشید. این دوره نیز هم‌زمان با شدت اعتراض‌های دهقانی، به واسطه‌ی تحولات تجارت و صنعت، زیرساخت‌های نظام سخت‌جان اربابی شکست و روابط پولی و قانونی جایگزین سنت‌ها و آداب و عقاید دوران اشرافیت فئودالی (اربابی) شد.

مناسبات سرمایه‌داری نیز بر پایه‌ی مناسبات تضادآمیز میان نیروهای کار در یک طرف (که تنها دارایی‌شان نیروی کارشان است) و نیروهای سرمایه در طرف دیگر (که مالکان سرمایه و ابزار کار و زمین هستند) قرار دارد. ورود به مناسبات جدید هم‌زمان با پیچیده‌تر شدن فزاینده‌ی مناسبات اجتماعی و تقسیم کار گسترده، دستیابی به حقیقت و شناخت کلیت را سخت‌تر و رازورتر کرد. با این حال این پیچیدگی مناسبات، متضاد خود را در رشد آگاهی کارگران به وجود آورد. موضوع مهمی که همواره توسط نیروهای پیشروی طبقه‌ی کارگر بر آن تأکید شده و به گام‌های درخشانی از شناخت کارگری منجر شده است.

از سوی دیگر، این نظام تضادآمیز به واسطه‌ی سلطه‌ی قهرآمیز دولت سرمایه محافظت می‌شود. به نحوی که اگر روزی حمایت همه جانبه‌ی دولت از مالکیت خصوصی سرمایه‌داران نباشد این نظام از هم می‌پاشد. در حالی که اگر نیروی کار برای حفاظت از ارزش نیروی کار خویش اتحادیه یا سندیکایی تأسیس کند، دولت باز هم در مقابل آن‌ها ایستاده و مقاومت آن‌ها را در برابر سرمایه می‌شکند. این گونه است که شعارهای فردگرایانه تبلیغ می‌شود و هرگونه تلاش جمعی اشتباه خوانده می‌شود. هرگونه تغییر مذموم است و انقلاب «هزینه‌مند» است.

حال سؤال دیگری مطرح می‌شود. امروزه می‌بینیم که در همین مناسبات حاکم، توسط دولت یا حامیان وضعیت موجود، مانند نیروهای دانشگاهی و رسانه‌ای دائماً از «عدالت اجتماعی» صحبت می‌شود. چگونه در انتخابات‌ها همواره فریاد «عدالت اجتماعی» بلند است؟! اگر سرمایه و دولت بر پایه‌ی تضاد اجتماعی و اختلاف طبقاتی موجودیت می‌یابند، پس چگونه می‌توانند از عدالت اجتماعی دم بزنند؟! آن‌ها مانند شعبده‌بازان عمل می‌کنند. روی سخن آن‌ها همواره «مردم» است! «مردم» مانند دستمالی است که شعبده‌باز روی دست‌ها و ابزارهایش می‌کشد تا ترفندهای خود را مخفی کند. چگونه روابط طبقاتی تضادآمیز کار و سرمایه در مفهوم انتزاعی «مردم» استحاله می‌یابد و عدالت اجتماعی نیز به جای آن که توان حل معضل اصلی و تضاد واقعی اجتماعی را داشته باشد، در حد یک یارانه و کمک‌هزینه برای تاب‌آوری بیشتر فشارها تقلیل می‌یابد؟ این است راز پنهان کاری ایدئولوژیک دولت سرمایه! مفاهیم دیگری مانند آزادی، انسانیت، و دموکراسی نیز از این دست بوده و تنها انتزاعات و توهمات هستند که باید دید چگونه می‌خواهند در مقابل تضاد طبقاتی حاکم، چشم‌ها را بر تضاد اصلی جامعه (تضاد کار و سرمایه) ببندند.

این که «انگشت‌های آدم‌ها یکسان نیست» یا این که «هر آدمی استعدادهای متفاوتی دارد» و «خلقت آدم‌ها یکسان نبوده» و ... این‌ها سفسطه‌هایی است که این نظام طبقاتی را توجیه می‌کند و به هیچ‌وجه نمی‌توان دلیل آورد که یک استعداد یا توانایی متفاوت این ظرفیت و حق را دارد که اکثریت افراد جامعه را که هر کدام نیز توانایی شگرفی دارند به استثمار و بردگی بکشاند.

در نظام سرمایه‌داری همواره تبلیغ می‌شود که در حکومت کارگری قرار است تمام تفاوت‌ها نادیده گرفته شده و یک پادگان بزرگ ساخته شود که همه زیر سرکوب وحشیانه‌ی قدرت کارگری لباس‌های یکسانی بپوشند و بدون فراغت به کار گرفته شوند. حتی دیگر خبری از رنگ‌ها نیست و همه چیز بی‌رنگ و تاریک و کثیف خواهد بود. هیچ خلاقیت و استعدادی تحمل نمی‌شود و کنترل به شدیدترین شکل ممکن همه را با یک خوراک ایدئولوژیک سربه‌زیر و رام می‌کند. این تصاویر بارها و بارها در داستان‌ها و مجلات، و به خصوص فیلم‌های مختلف تصویرسازی شده و برای همه‌ی ما کلیشه‌های آشنایی هستند. این بخشی از نظام تحمیق و سرکوب نظام سرمایه برای جلوگیری از هرگونه تغییری است. اما وقتی دقیق‌تر به این تصویرسازی‌ها نظر می‌افکنیم، متوجه می‌شویم این دقیقاً کاری است که خود نظام سرمایه‌داری می‌کند. نظام سرمایه‌داری با ابزارهای کنترلی، رسانه‌ای و قهری خود نظام مبتنی بر استثمار را به اکثریتی از جامعه تحمیل می‌کند که باید زیر شدیدترین فشارها کار کنند، بی کیفیت‌ترین غذاها را به دست بیاورند و با وجود پیشرفت بسیار در علم، کمترین بهداشت و رفاه را داشته باشند. طبیعت را به شدیدترین شکل ممکن نابود و آلوده می‌کند. همچنین با صنایع مُد و فشن همه را به یک شکل درآورده است: مصرف کنندگانی که نیازی به آگاهی ندارند و هرگونه مقاومت در برابر خود را با شدیدترین قدرت‌های نظامی و قهری

ممکن نبود و سرکوب می‌کند. این سیستم هیچ‌جایی برای تجربه‌ی توانایی‌های انسانی باقی نمی‌گذارد و با استثمار فزاینده‌ی گونه‌ی بشر و طبیعت را به سمت نابودی می‌کشاند و در این راه تمام ابزارها و دستاوردهای علمی و تمدنی را به ضد خود تبدیل کرده است؛ اما با بمباران ۲۴ ساعته پیام‌های ایدئولوژیک‌اش ذهن‌ها را فلج کرده و فضای رشد آگاهی را سرکوب می‌کند.

«عدالت اجتماعی» با «قانون» و «قوه قضائیه» هم به دست نمی‌آید. چطور؟ نظام قضایی کشور که بر مبنای نظام حقوقی و قانونی دم از عدالت می‌زند، حتی اگر هیچ فساد و تبانی‌ای هم صورت نگیرد، حتی در بهترین و عادلانه‌ترین شکل خود، تنها می‌تواند «عدالت حقوقی» را برقرار کند. غافل از این که خود «نظام حقوقی» در مناسبات اجتماعی تضادآمیز سرمایه‌داری نمی‌تواند بی‌طرف یا فراطبقاتی باشد، بلکه نظام حقوقی یک نظام سرمایه‌داری همواره در جهت حفظ و ابقای این نظام تلاش می‌کند. تاریخ نیز این مسئله را برای طبقه کارگر روشن کرده است. حتی در موفق‌ترین نظام‌های قضایی جهان، همچنان این نظام طبقاتی تضادآمیز پابرجا بوده و اتفاقاً سخت‌جان‌تر نیز است.

قرار نیست «عدالت اجتماعی» به دست «سرنوشت» یا «تقدیر» رقم بخورد. ضرب‌المثل «از هر دستی بدی از همان دست می‌گیری» را در زمینه‌ی اجتماعی‌ای که صحبت کردیم تفسیر کنید. مگر کارگران از کدام دست داده‌اند که نسل در نسل از این دست می‌گیرند؟ یا سرمایه‌داران چه نیکی‌ای کرده‌اند که نسل به نسل جایگاه‌شان را حفظ کرده‌اند؟ خدا یا کائنات چگونه قرار است این بی‌عدالتی و تضاد اجتماعی را حل کنند؟ همان‌طور که در مثال گفتیم، «عدالت اجتماعی» مثل «پرواز»، نیاز به یک ماشین و سیستم دست‌ساخته‌ی بشری دارد. باید سازوکاری ساخت تا عدالت اجتماعی را تأمین کند. عدالت اجتماعی کارگری با تسخیر دولت بورژوازی و سازماندهی تشکلهای کارگری تأمین خواهد شد و صد البته، این سازمان‌یابی کارگری نمی‌تواند به بعد از تسخیر دولت حواله شود، هر چند که بعد از آن به شدت توسعه می‌یابد و شکوفا می‌شود. اما همان‌طور که می‌دانید هیچ‌وقت ماشینی ساخته نمی‌شود بدون این که ابتدا چرخ‌دنده‌ها ساخته شده باشند به همین معنی هیچ دولت کارگری‌ای هم بدون تشکلهای کارگری از پیش ساخته شده امکان شکل‌گیری ندارد. به عبارت دیگر، **چطور طبقه‌ی کارگر غیرمتشکلی می‌تواند خواست و منافع طبقاتی خویش را دنبال کند، بدون آن که توان خود را برای رسیدن به آن اهداف متشکل نکرده باشد؟ طبقه‌ی کارگر نمی‌تواند بنشیند و تنها آرزو بکند تا روزی کسی یا گروهی بیاید و انقلاب کارگری کند و دولت را از انحصار بورژوازی خارج کند و به آن‌ها هدیه کند.** این‌ها خیالبافی صرف است.

دولت کارگری همان‌گونه که اکنون دولت بورژوازی، در تضاد بین کار و سرمایه، همواره به نفع قدرتمندتر شدن سرمایه‌داران و حفظ جایگاه ناتوانی کارگران تلاش می‌کند تا اختلاف طبقاتی را حفظ کند، دولت کارگری، که بر بنیادهای تشکلیابی و قدرت کارگری ساخته شده است، همواره در بین تضاد کار و سرمایه سمت کارگران را می‌گیرد تا اختلاف طبقاتی را از بین ببرد. این تنها راه رسیدن به «عدالت اجتماعی» است.

در مقابل «عدالت اجتماعی» هیچ‌کس نمی‌تواند موضع بی‌طرف یا خنثی داشته باشد. عدالت اجتماعی اشاره به تضاد بنیادین اجتماعی دارد که یا طرف جبهه‌ی کار قرار داری یا در جبهه‌ی سرمایه‌گام برمی‌داری. هر نیرویی که فراتر از این تضاد بنیادین سعی در گل‌آلود کردن فضا داشته باشد بی‌شک در جهت حفظ نظام حاکم تلاش کرده و خواسته یا ناخواسته در جبهه‌ی سرمایه‌قرار می‌گیرد. لیکن تاریخ ثابت کرده است مناسبات اجتماعی هیچ‌گاه ثابت و ابدی نبوده و نیستند. ما با پایان تاریخ روبه‌رو نیستیم، بلکه با توجه به رشد آگاهی کارگران، با درس‌هایی که از تاریخ حاکمیت سرمایه گرفته‌اند، شاهد تشکلیابی‌های گسترده‌ی کارگران خواهیم بود تا آرام آرام زمینه‌های آگاهی و قدرت‌یابی خود را به مثابه یک طبقه به دست آورند و کنترل اجتماعی را به اختیار خود درآورند. در این میان تاریخ سخت‌ترین قضاوت‌های خود را از مبارزان و دلاوران کارگری خواهد داشت. همین‌طور بزدل‌ترین و رذل‌ترین عناصر سرمایه را نیز رسوا می‌سازد.

«عدالت اجتماعی» نه رویای رویابینان، که ضرورت تاریخی و اجتماعی پیش‌روی طبقه‌ی کارگر است.